

بلاغ

شماره مسلسل ۱۹۸

سال هفدهم

دی ماه ۱۳۴۳

شماره دهم

انجمن ادبی

سالی چند پیش از مرگ ملک الشعراء بهار ، در ایجاد انجمنی ادبی که نماینده ادب و فرهنگ اصیل ایران و راه‌نمای شاعران جوان و ادب‌پروهان جهان باشد ، گفت و گوی شد ، و این اندیشه نیز چون دیگر اندیشه‌ها از حدود طرح و حرف درنگذشت . یا نیروی جوانی و هوس شهرت طلبی می‌باید ، یا آماده بودن وسایل مادی ، و اگر یکی ازین دو می‌بود ، شاید پارچه‌ای که افکنده و بریده شده بود نادرخته نمی‌ماند . ملک الشعراء ، در عصر ما شایسته‌ترین کس برای تشکیل چنین محفلی بود ، وی گذشته از مقام عالی ادبی و سالخوردگی ، در انتقاد و نمودن ناسختگی‌های نظم ، یک نوع شرم زدگی و آهستگی و لطف بیان به کار می‌برد که شاعر درمی‌یافت در گفته او چه نقصی است ، بی‌این که رنجشی پیدا کند ؛ و راه‌نمایی‌ها را بدین روش ، تنها استادان آزموده خیر خواه می‌توانند تعهد کرد تا مستعد تازه کار دماغش نسوزد و باشوق و رغبتی پیش کار کند .

در سال های بعد از هزارو سیصدواند ، انجمنی به نام «انجمن ادبی ایران» در تالار آینه وزارت معارف آن روز تشکیل می یافت که ارزشی خاص داشت، و در پیشرفت زبان و ادب فارسی از عوامل مؤثر بود. خاورشناسان و فارسی خوانان دیگر کشور هاهم نیز بدان راه می یافتند .

بزرگانی چون : شمس العلماء قریب کرکانی ، ادیب السلطنه سمیعی ، وحید دستگردی ، محمد علی بامداد ، دکتر ولی الله خان نصر، میرزا رضا خان نائینی ، محمد هاشم میرزا افسر ، حاج میرزا یحیی دولت آبادی و امثال اینان که بسیاری مرده اند و اندکی زنده ، در ارشاد و راه نمائی و تشویق نوخاستگان و انتقاد و تہذیب سخن آنان ، چه در گفتار و چه در اشعار ، هر يك استادی مہربان و پدري دل سوز بودند و گونه گون تحسین و تشویق می فرمودند .



به هر تعبیری که شود کردن می نهم و این خاطرہ را کہ نمونہ ای از تشویق است بہ طور مثال عرض می کنم :

شبی در آن انجمن قطعہ ای را کہ بدین مطلع ساخته بودم خواندم :

تہہ کردم جوانی ، تا کنم خوش زندگانی را

چہ سود از زندگانی چون تہہ کردم جوانی را !

اتفاقاً فردای آن شب بہ وزارت معارف رفتم . درسوی شرقی عمارت وزارت فرهنگ کہ اکنون مسطح و جای گاہ اتومبیل است ، اوطاق هائی بود مجاذی با سطح صحن ، تعمیر نشده و نم ناک و محلّ ادارہ کل اوقاف . ریاست اوقاف را مرحوم محمد علی بامداد داشت ، وقتی مرادید پیش خواند ، و احترام و تعظیمی بیش از آن چہ درخور محصلی کہن جامہ وہی نواباشد ، بجای آورد ، و درخواست کہ آن قطعہ را دیگر بار بخوانم . چون برخاستم اسکناسی پنج تومانی بہ دستم نهاد . با نہایت احتیاجی کہ بود قبول نکردم و بالاخرہ پذیرفتن آن را سوگند ہا داد . اکنون پس از گذشت روزگار ہا اقرار می کنم کہ بزرگ ترین و شیرین ترین یاداشی

که از شعر و ادب ، پس از جفای پدروسیلی استاد ، در همه عمرم یافته‌ام آن بوده است . رحمة الله عليه . این را هم بیفزایم که پنج تومان در آن ایام معادل بود با هزینه ده پانزده روزه محصلی چون من و امثال من ، و جناب آقای سید عبد الله ریاضی رئیس محترم مجلس شوری گواهی است عدل .



هم این انجمن بود که بعدها به منزل شخصی مرحوم محمد هاشم میرزا انتقال یافت ، و چون دستخوش آلودگی ها گشت ، از اعتبار معنوی او فتاد ، صاحب نظران به ترك آن گفتند ، وعده ای در منزل مرحوم وحید بنام « حکیم نظامی » انجمنی دیگر آراستند . با این همه وجود این انجمن ها مفید بود و بودشان به از نبود .



در سال های بعد از هزار و سیصد و بیست ، انجمن ادبی ایران دیگر بار در عمارت فرهنگستان ایران به ریاست مرحوم ادیب اللطنه سمیعی و عضویت شخصیت هائی چون : بهار ، سید حسن مشکان طبسی ، میرزا احمد خان اشتری ، رحمة الله علیهم اجمعین ، و دیگر شاعران و نویسندگان اوستاد که شکر الله زنده اند ، زنده شد ، بدین رسم که در هفته يك روز اجتماع می کردند و آثار خود را می خواندند ، و انتقاد هائی سودمند می شد . برای تألیف کتاب ها و لغت نامه ها و نمایش نامه ها و داستان هائی که موضوع سینما تواند شد نیز طرح هائی مناسب تهیه شد ، یعنی نیرها و کوشش هائی بیهوده از دست رفت و اوقاتی به رایگان تباه گشت .

به عللی چند که اهم آن فراهم نشدن وسایل مادی بود ، عمر این انجمن بسیار کوتاه بود . گویا دوسه سال .



هم اکنون در طهران و در شهرستان ها گویا محافل ادبی هست که بیش و کم آثاری از ان ها دیده می شود ، ولی به هیچ يك نمی توان عنوان نمایندگی شعر و ادب ایران را بخشید . آن چه مسلم است این است که از آثار ادبی شهرستان ها ایمان و علاقه ای بیش می تراود ، چه بزرگان طهران نشین چونان در مادیات و

تجملات فرورفته اند که نیروی اندیشه در معنویات از آنان باز گرفته شده ، قدمی در راه خدا نهند و درمی بی من وانی ندهند ، مقصود اصلی شان تحصیل فرمانی کریم خانی است ، و خدمت ادبی و فرهنگی هم بی مایه عشق و دل بستگی معنوی ، پرورش مقل است و درخت مقل نه خرما دهد نه شفا لود .

*

اگر در مقام سنجش ، انجمنی ادبی را از دانشکده ای سودمندتر و لازم تر بشمارند کزافه نیست . دانشکده خاص جوانان است ، اما انجمن ادب همه مستعدان و ادب پژوهان و خواستاران دانش را از جوان و پیر ، از نزدیک و دور ، چه خودی و چه غیر خودی می تواند راه نمائی کند ، و با همه مجامع فرهنگی جهان روابطی آشکارا برقرار سازد . کتاب بستاند ، کتاب بدهد ، بهترین اثر ادبی ایران را به جهانیان عرضه دارد ، فارسی جویان را دعوت کند ، فارسی دانان را بفرستد ... باری ، تجارتی است سودا ندر سود ، اما سرمایه اصلی این تجارت عشق و ایمان است .

گفتم که یافت می نشود جسته ایم ما
گفت آن که یافت می نشود آنم آرزوست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز جامع علوم انسانی

از «نوید» استاد دانشکده مشهد با استاد قروزانقر
استاد دانشگاه تهران

نامه منظوم

کشته را اگر ز بس خشک شدن آب دهند
نوشدارو که پس از مرگ به سهراب دهند
پایه فضل من آنست که احباب دهند
زانکه صد کنجیم از گوهر نایاب دهند
آنچه در مدحش اندر سخن اطباب دهند
که مرا رنج از این بیش درین باب دهند

همه دانند که بی حاصل و بی فایده است
بهر من چیست کنون پایه دانشیاری ؟
پایه فضل من آن نیست که فرهنگ دهد
لطف استاد بنزدیک من ارزنده تر است
آن فروزانقر استاد بزرگی که رواست
ای سر و سرور ارباب فضیلت میسند